

اتحادیه های کارگری

و سه مقاله دیگر

از مجموعه آثار (۱)

فریدریش انگلس

برگردان: دکتر ناصر

فهرست

مزد روزانه عادلانه برای کار روزانه عادلانه

سیستم مزد

اتحادیه های کارگری

یک حزب کارگری

مزد روزانه عادلانه برای کار روزانه عادلانه

در ۱۵ سال اخیر شعار بالا شعار انتخاباتی جنبش کارگری انگلستان شده است و در ایام بالا گرفتن کار اتحادیه های کارگری و بعد از الغای قوانین ننگین ضد ائتلاف در سال ۱۸۲۴، این شعار خدمات بزرگی انجام داد و از این مهمتر خدماتی بود که در زمان جنبش شکوهمند چارتیستی - یعنی زمانی که کارگران انگلیسی پیشاپیش طبقه کارگر اروپائی گام برمیداشتند انجام گرفت. اما زمان توقف نمیکند و بسیاری از موضوعاتی که پنجاه سال و حتی سی سال پیش دلخواه و ضروری بودند، اکنون کهنه شده اند و کاملاً نامتناسب میباشند. آیا آن راه حل معروف دیرینه نیز یکی از این موضوعات است؟

مزد روزانه عادلانه برای کار روزانه عادلانه؟ خوب، اما مزد روزانه عادلانه و کار روزانه عادلانه چیست؟ و اینها چگونه بوسیله قوانینی - که جامعه مدرن تحت آنها موجودیت یافته و تکامل می یابد - تعیین میشوند؟ برای آنکه بتوانیم پاسخی برای این سئوالات پیدا کنیم، بایستی نه به علم اخلاق یا حقوق و یا عدالت استناد ورزیم و نه باحساسات ظریف انسان دوستانه و دادگری و یا حتی شفقت و ترحم متوسل گردیم. آنچه از نظر اخلاقی عادلانه است، آری حتی آنچه بر حسب قانون عادلانه است، میتواند با آنچه از نظر اجتماعی عادلانه است، بی اندازه تفاوت داشته باشد. در باره عدالت یا بیعدالتی اجتماعی میتوان فقط بکمک یک علم قضاوت کرد، بوسیله علمی که به واقعیات مادی تولید و مبادله میپردازد، یعنی علم اقتصاد سیاسی.

خوب، حالا بر اساس اقتصاد سیاسی چه چیزی مزد روزانه عادلانه و کار روزانه عادلانه نامیده می شود؟ خیلی ساده سطح مزد و مدت و شدت کار روزانه ای که بوسیله رقابت میان کارفرمایان و کارگران در بازار آزاد، تعیین می گردد. خوب، حالا که آنها به این نحو تعیین می گردند، چیستند؟

مزد روزانه عادلانه تحت شرایط عادی، مبلغی است که برای امرار معاش کارگر ضروری باشد، معیشتی که او بر اساس سطح زندگی، موقعیت و کشور خود لازم دارد تا قادر بادامه کار و بقای نسل خود باشد. سطح واقعی مزد میتواند بر حسب نوسانات جریان بازار، گاهی بالاتر و گاهی پایین تر از این مقدار باشد ولی در شرایط عادی این مبلغ باید بهر حال عبارت باشد از حد متوسط کلیه نوسانات مزدها.

کار روزانه عادلانه بمعنی آن مدت از کار روزانه و آن شدت از کار واقعی است که طی آن یک کارگر تمام نیروی کار یک روزش را بمصرف رسانده باشد، بدون آنکه به فعالیت او برای انجام کار در فردای آنروز و یا روزهای بعد از آن لطمه ای وارد آمده باشد. بر این اساس، موضوع میتواند بشرح زیر توصیف گردد:

کارگر تمام نیروی کار یک روز خود را به سرمایه دار میدهد یعنی تا حدی که برایش مقدور است و بدون آنکه تکرار مداوم آن غیر ممکن گردد. در مقابل او درست همان مقدار از مایحتاج زندگی را دریافت میکنند که ادامه همان فعالیت را برای او امکان پذیر میسازد، همین و نه بیشتر. بر حسب طبیعت این قرارداد، کارگر هر چه بیشتر و سرمایه دار هر چه کمتر مایه میگذارد. این نوع کاملاً مخصوصی از عدالت است.

ولی ما میخواهیم قدری عمیق تر به موضوع بپردازیم: از آنجا که طبق نظر اقتصاددانان سیاسی، مزد و مدت کار، بوسیله رقابت تعیین میشود، عدالت باید ظاهراً چنین باشد که هر دو طرف در شرایط مساوی، نقطه حرکت عادلانه واحدی داشته باشند. اما قضیه به این صورت نیست. اگر سرمایه دار نتواند با کارگر به توافق برسد، این امکان برایش وجود دارد که صبر کند و در ضمن اینمدت از سرمایه اش امرار معاش نماید. اما کارگر قادر به این کار نیست. او فقط از دستمزدش زندگی میکند و باین جهت باید در هر زمان، در هر جا و تحت هر شرایطی بکار بپردازد. برای کارگر نقطه حرکت عادلانه ای وجود ندارد. او بعلت گرسنگی در وضع کاملاً نامناسبی قرار دارد. با وجود این، طبق اقتصاد سیاسی طبقه سرمایه دار، این کمال عدالت است.

البته این حداقل موضوع است. بکار بردن نیروی مکانیکی و دستگاههای ماشینی در حرفه های جدید و بسط و تکامل دستگاه ماشینی در حرفه هایی که فعلاً رواج دارند، دائماً بیشتر «دستها» را از محل کارشان بیرون میراند و این امر بمراتب سریع تر از بکار گماشتن «دستهای» زائد شده توسط کارخانه های جدید کشور صورت میگیرد. این «دستها» بعنوان یک ارتش ذخیره کامل در اختیار سرمایه قرار میگیرند. در مواردی که وضع بازار بد باشد، اینها گرسنگی میکشند، به تکی میپردازند،

دزدی میکنند و یا آنکه بکارگاه میروند ﴿نگاه کنید به صفحات بعد﴾ و در ایامی که وضع بازار خویست، برای گسترش تولید مورد استفاده قرار میگیرند و تا زمانیکه نه تنها تمام مردان بلکه تمام زنان و اطفال کار پیدا نکرده باشند - یعنی آنچه میتواند صرفاً در ایام تولید اضافی سرسام آور مورد داشته باشد - رقابت ﴿میان افراد﴾ این ارتش ذخیره، موجب پائین نگاهداشتن دستمزدها شده، موجب تقویت سرمایه در مبارزه با کارگران میشود. کارگران نه تنها در مسابقه با سرمایه وضع ناجوری دارند بلکه باید وزنه سنگینی را هم که بیایشان بسته شده است، به همراه بکشند. البته این امر از نظر اقتصاد سیاسی سرمایه داری بمعنی عدالت است!

حالا ما میخواهیم بررسی کنیم که سرمایه بوسیله کدام منبع می خواهد این دستمزد کاملاً عادلانه را پردازد. طبیعی است بوسیله سرمایه. ولی سرمایه تولید ارزش نمی کند و بااستثنای ملک و زمین، کار تنها منبع ثروت است. سرمایه چیزی نیست بجز انبوهی از محصول کار. از این مطلب چنین نتیجه گیری میشود که مزد کار بوسیله خود کار پرداخت میشود و کارگر دستمزدش را از محصول کار خودش دریافت میکند. طبق آنچه معمولاً عدالت نامیده میشود، مزد کارگر باید عبارت از محصول کار او باشد و این، بر اساس اقتصاد سیاسی عادلانه نیست. بر عکس، محصول کار کارگر نصیب سرمایه دار میشود و کارگر سواى مایحتاج زندگیش چیزی عایدش نمیگردد و باین ترتیب نتیجه نهائی این مسابقه غیر عادى رقابت «عادلانه» ایست که محصول کار کسانی را که کار میکنند بطور اجتناب ناپذیری در دست آنهاى که کار نمی کنند انباشته میسازد و محصول کار در دست آنها بصورت وسیله نیرومندی برای بهره‌دگی گرفتن کسانی که آنرا بوجود آورده اند، در میآید.

مزد روزانه عادلانه برای کار روزانه عادلانه. در باره کار روزانه عادلانه - که عادلانه بودن آن نیز عیناً در قماش عادلانه بودن اجرت است - باید نکاتی را متذکر شد. ولی مجبوریم این مطلب را به فرصت دیگری محول نمائیم. از آنچه شرح دادیم، بوضوح عیان میگردد که این شعار قدیمی، کهنه شده و امروز دیگر اعتباری ندارد. عدالت اقتصاد سیاسی، و در حقیقت عدالتی که موجب تثبیت قوانین مسلط بر جامعه کنونی شده است، عدالتی کاملاً یک جانبه بوده و بنفع سرمایه دار است. باین جهت باید شعار انتخاباتی قدیم را برای همیشه بخاک سپرد و شعار دیگری را جانشین آن کرد.

این خود مردم زحمتکش اند که باید صاحب وسایل کار، مواد خام، کارخانه ها و ماشین آلات باشند.

سیستم دستمزد

در یکی از مقالات گذشته شعار احترام آفرین قدیمی «مزد روزانه عادلانه برای کار روزانه عادلانه»! را بررسی کردیم و باین نتیجه رسیدیم که در مناسبات اجتماعی کنونی، مزد روزانه عادلانه بطور اجتناب ناپذیری مترادف با ناعادلانه ترین نوع تقسیم محصولی است که بدست کارگر ساخته میشود، زیرا بخش اعظم این محصول بجهت سرمایه دار میریزد، در حالیکه کارگر مجبور است فقط بآن مقدار که برای ادامه کار و بقای نسلش ضروری میباشد، قناعت نماید.

این قانون اقتصاد سیاسی و یا به عبارت دیگر قانون تشکیلات اقتصادی موجود جامعه است که از مجموع قوانین نوشته و نانوشته انگلستان _ باضافه دادگاه عالی انگلستان _ پرفدرت تر میباشد تا زمانیکه جامعه به دو طبقه متخاصم تقسیم شده است یعنی از یک سو سرمایه داران که مجموعه وسایل تولید _ مالک و زمین، مواد خام و ماشین آلات را بانحصار خود در آورده اند و از سوی دیگر کارگران یعنی مردم زحمتکشی که از هر نوع مالکیت بر وسایل تولید محروم بوده و بجز نیروی کار خود چیزی ندارند، آری تا زمانیکه این تشکیلات اجتماعی وجود دارد، قانون مزد قدر قدرت میماند و هر روز زنجیرهای جدیدی میسازد تا بوسیله آنها کارگران را ببردگان محصولات خودشان _ که بانحصار سرمایه داران در آمده اند _ تبدیل سازد.

اتحادیه های کارگری انگلستان از تقریباً شصت سال پیش بر علیه این قانون مبارزه میکنند. خوب، نتیجه آن چه بوده است؟ آیا موفق شده اند طبقه کارگر را از نوکری سرمایه یعنی محصولات کار خودشان، نجات بدهند؟ آیا این موقعیت راحتی برای یک گروه از طبقه کارگر فراهم آورده اند که توانسته باشد باین وسیله آنها را بمرتبیه ای بالاتر از برده اجرتی ارتقاء داده و صاحب وسایل تولید و مواد خام و ابزار کار و ماشین آلات لازم برای حرفه شان کرده و باین ترتیب آنها را صاحب محصول کار خودشان نموده باشد؟ همه ما میدانیم که اتحادیه های کارگری نه تنها این کار را نکردند بلکه هرگز کوششی نیز در این مورد بعمل نیاورده اند.

ما بهیچ وجه نمیخواهیم ادعا کنیم که چون اتحادیه های کارگری چنین نکرده اند پس وجودشان بی فایده است برعکس، اتحادیه های کارگری چه در انگلستان و چه در هر کشور صنعتی دیگر _ برای طبقه کارگر بعنوان ضرورتی برای مبارزه آنها بر ضد سرمایه محسوب میشوند. میانگین سطح مزد، مبلغی است که باقتضای سطح زندگی معمولی کشور مربوطه برای تأمین مخارج اشیاء ضروری مورد نیاز مردم زحمتکش آن کشور کافی باشد. این سطح زندگی میتواند برای قشرهای مختلف کارگری، بسیار متفاوت باشد. خدمت بزرگی که اتحادیه های کارگری در مبارزه برای بالا بردن دستمزد و تقلیل ساعات کار انجام داده اند عبارت از این است که اینها می کوشند سطح زندگی را حفظ کنند و بالاتر ببرند. در ایست اند «منتهی الیه شرقی لندن»، حرفه های فراوانی وجود دارد که باندازه کار بناها و شاگرد بناها مهارت لازم دارد و بهمان اندازه دشوار است مع الوصف دستمزدی که اینها دریافت میکنند، بزحمت نصف اجرت

آنها «بناها و شاگرد بناها» میباشد. چرا؟ فقط باین جهت که یک تشکیلات قوی، گروهی از آنها را قادر میسازد که بتوانند بر طبق موازین جاری – که دستمزدها بر اساس آن تعیین میشوند – سطح زندگی بالاتری را مطالبه کنند، در حالیکه گروه دیگر که غیر متشکل و ناتوان است، باید نه تنها به تجاوزات الزامی بلکه ظالمانه کارفرما نیز تن دردهد، یعنی سطح زندگی آنها رفته رفته تنزل میکند و بآن خو میگیرند که همواره با دستمزد کمتری بحیات خود ادامه بدهند و طبعاً دستمزدهایشان بسطی تنزل میکند که خود آنها بعنوان مقدار بخورونمیری بآن تن در داده اند.

بنابر این قانون مزد بآن نحو نیست که مرز بندی خشک و منجمدی نماید بلکه در چهار چوب مشخصی بوده و بهیچ وجه انعطاف ناپذیر نمیشود. در هر زمان (باستثنای دوران کساد بزرگ بازار)، در هر حرفه ای فضای مشخصی وجود دارد که در آن، سطح دستمزدها میتواند در اثر نتایج مبارزه میان طرفین متخاصم تغییر نماید. بهر صورت دستمزدها میتواند بوسیله چک و چانه زدنها تعیین شوند و در این چک و چانه زدنها، طرفی که بتواند مدتی طولانی تر و بنحوی مؤثرتر، استقامت نماید، شانس بیشتری برای آن خواهد داشت که بیش از آنچه باو میرسد، بدست بیاورد. اگر کارگران بخواهند بطور انفرادی با سرمایه داران معامله کنند، بسادگی مغلوب شده و مجبورند تسلیم نظر آنها گردند. ولی اگر تمام کارگران یک رشته، تشکیلاتی بوجود آورند و بین خود مبلغی جمع آوری و ذخیره کنند تا قادر باشند که در صورت لزوم در مقابل کارفرمایان طاقت بیاورند و باین وسیله از موقعیتی برخوردار باشند که بتوانند بعنوان یک قدرت با کارفرمایان مذاکره کنند، فقط و فقط در این صورت است که کارگران شانس آنها خواهند داشت که لااقل آن مقدار ناچیزی را که در ترکیب اقتصادی کنونی جامعه، مزد روزانه عادلانه برای کار روزانه عادلانه، قلمداد میشود، بدست بیاورند.

قانون مزد در اثر مبارزه اتحادیه ها لطمه ای نمی بیند بلکه برعکس باین وسیله اعتبار کسب میکند. بدون مقاومتی که بوسیله اتحادیه های کارگری صورت میگیرد، کارگر حتی آن مقداری را هم که بر حسب مقررات سیستم مزد باو تعلق میگیرد، دریافت نخواهد کرد. فقط وحشت از اتحادیه های کارگری سرمایه داران را مجبور بآن میکند که ارزش نیروی کار در بازار را، بکارگران بپردازند. شواهدی میخواهید؟ نگاه کنید به دستمزدهائی که باعضای اتحادیه های کارگری بزرگ پرداخت میشود و آنها را با مزددهائی که در حرفه های کوچک بشمار ایست اند لندن – یعنی آن زاغه های جانفرسای فقر – مقایسه کنید.

باین ترتیب اتحادیه های کارگری سیستم مزد لطمه ای وارد نمیآورند. البته بیشتر یا کمتر بودن مقدار مزد نیست که موجب خفت طبقه کارگر میشود. این خفت بر پایه این استوار است که طبقه کارگر، بجای آنکه درازای کار خود، تمام محصول کارش را دریافت کند، مجبور است بدریافت بخشی از محصول خودش – که مزد نامیده میشود – رضایت بدهد. سرمایه دار تمام محصول را تصاحب میکند (و از آن مزد کارگر را

می پردازد) زیرا که او صاحب وسایل تولید میباشد و باین جهت تا زمانیکه طبقه کارگر صاحب تمام وسایل تولید - یعنی ملک و زمین، موادخام، ماشین آلات و غیره - نبوده و باین وسیله صاحب تمام محصولات کار خود نشده باشد، هیچ گونه رهایی واقعی برای طبقه کارگر وجود نخواهد داشت.

اتحادیه های کارگری

۱

قبلاً فعالیت اتحادیه های کارگری را که موجب شدند تاحدی که بضرر کارفرمایان قوانین اقتصادی مربوط به دستمزد اجرا گردد، مورد توجه قرار دادیم. ما باز باین موضوع می پردازیم زیرا این نکته که تمام طبقه کارگر باید آنرا بطور اساسی درک کند، واجد اهمیت بسزائی است.

تصور می کنیم که هیچ کارگر امروزی انگلستان احتیاج به آموختن این نکته نداشته باشد که هم نفع هر یک از سرمایه داران و هم منافع کل طبقه سرمایه دار در آن است که دستمزدها حتی الامکان تنزل داده شوند. همانطور که دیوید ریکاردو، بنحو انکار ناپذیری نشان داده است: محصول کار - بعد از تفریق تمام مخارج مربوطه به دو بخش تقسیم میگردد. یک قسمت آن مزد کارگران را تشکیل میدهد و قسمت دیگر سود سرمایه داران را. حالا از آنجا که محصول خالص کار در هر مورد مقدار معینی میباشد، بدیهی است بخشی که سود نامیده میشود، نمیتواند افزایش یابد مگر آنکه بخش دیگر - که مزد خوانده میشود - کاهش یابد. انکار این مطلب که تنزل دستمزدها، مورد نظر سرمایه دار میباشد، مترادف با این ادعاست که بگوئیم افزایش سود، بنفع سرمایه دار نمیباشد.

ما خیلی خوب میدانیم که وسایل دیگری نیز یافت میشوند که موقتاً بر سود میافزایند و آنرا تغییر میدهند، در حالیکه قانون عمومی را تغییر نمی دهند، احتیاج به آن نیست که در اینجا بآنها بپردازیم.

خوب، اگر میزان دستمزدها بوسیله قانون اقتصادی صریح و کاملاً مشخصی منظم شده باشد، پس سرمایه داران چگونه میتوانند دستمزدها را تقلیل بدهند؟ قانون اقتصادی مربوط به دستمزد وجود دارد و تغییر ناپذیر میباشد، اما همانطور که دیدیم انعطاف پذیر است و در واقع بصورتی دوگانه. دستمزد میتواند در یک رشته تنزل داده شود یا بطور مستقیم - یعنی در اثر عادت کردن تدریجی کارگران یک رشته خاص به سطح زندگی پائین تر - و یا بطور غیر مستقیم - یعنی بوسیله طولانی تر کردن مدت کار روزانه (و یا افزودن بر شدت کار در طول همان مدت کار)، بدون افزایش دستمزد.

علاقه هر سرمایه دار باینکه با تقلیل دستمزد کارگزارانش، بر سود خود بیافزاید، در

اثر رقابت میان سرمایه داران یک رشته، تشدید میگردد. هر یک از آنها سعی میکنند که از رقبای خود ارزانتر بفروشند و اگر نخواهد سود خود را فدا کند، مجبور است که در راه پائین آوردن دستمزدها بکوشد. باین نحو فشار بر روی دستمزد - که بخاطر منافع سرمایه داران صورت میگیرد - بعلت رقابت متقابل آنها، ده برابر میشود. آنچه قبلاً فقط مسئله مربوط به سود بیشتر یا کمتر بود اکنون مسئله الزام شده است.

کارگران غیر متشکل برای مقاومت در مقابل این فشار مداوم و پایان ناپذیر، هیچ وسیله مؤثری در اختیار ندارند. باین جهت در رشته های تولیدی ایکه کارگران آنها، متشکل نیستند، مزد همواره گرایش نزولی داشته و مدت کار دائماً گرایش صعودی دارد. این پروسه آرام آرام پیش میرود. ممکن است در اینجا و آنجا، دوران شکوفائی اقتصادی موجب توقف آن گردد ولی در عرض دوران کساد بازار بعداً دوباره بیشتر بر سرعت آن می افزاید. کارگران معمولاً رفته رفته بسطح زندگی دائماً پائین تری عادت می کنند و در حالیکه بر مدت کار افزوده میشود، دستمزدها بیشتر و بیشتر به میزان حداقل مطلق خود - یعنی بمبلغی که با مقدار کمتر از آن امکان حیات و تولید نسل برای کارگر وجود ندارد نزدیک تر میشوند.

اوایل قرن حاضر «قرن نوزدهم» یک حالت استثنائی موقتی را تشکیل میداد. استعمال نیروی بخار و ماشین که بسرعت در حال گسترش بود، کفاف تقاضای مربوط به فراورده های آنرا - که از رشد سریعتری برخوردار بود - نمیداد. در این رشته های تولید، دستمزدها قاعدهتاً بالا بودند، باستثنای دستمزد اطفالی که بوسیله خانه کار به سرمایه داران فروخته میشوند. کار جسمی تخصصی که بدون آن هیچ اقدامی نمیتوانست صورت بگیرد، دستمزد بسیار بالائی داشت، مبلغی که یک رنگرز، یک مکانیک، یک مخمل بر و یا بافنده دستی، در آن ایام دریافت میداشت، امروز بنظر افسانه آمیز میآید. همزمان با آن، حرفه های که بوسیله ماشین ها کنار زده شده بودند، محکوم بمرگ تدریجی بودند البته ماشینهای جدید اختراع، رفته رفته کارگرانی را که مزد زیادی دریافت میکردند، کنار زدند و ماشین های اختراع شدند که خودشان ماشین میساختند و در واقع کالاهای ماشینی نه تنها تکافوی تقاضای موجود را میدادند، بلکه بیش از آن نیز عرضه میکردند. وقتی در ۱۸۱۵، در اثر صلح عمومی، دادوستد مرتب دوباره برقرار گردید، دوره دهساله شکوفائی اقتصادی، تولید اضافی و بحران از نو آغاز گردید. تمام مزایائی که کارگران در دورانهای شکوفائی اقتصادی گذشته بدست آورده بودند و احتمالاً در اثنای دوران تولید اضافی فراوان، حتی بر آنها افزوده شده بود در ایام رکود بازار و بحران، بار دیگر از چنگشان بیرون آورده شد. بزودی - و بعد از آنکه دستمزد کارگران غیر متشکل دائماً به حداقل مطلق نزدیک تر میشد - افرادی که در کارخانه های انگلستان کار میکردند، مشمول قانون عمومی مزد گردیدند.

البته در این میان اتحادیه های کارگری که از ۱۸۲۴ قانونی شده بودند - نیز وارد صحنه گشتند و وقت آنها واقعاً فرا رسیده بود. سرمایه داران همواره متشکل هستند و در اکثر موارد احتیاج به هیچ اتحادیه رسمی، هیچ نظامنامه و هیچ سردمداری ندارند. تعداد آنها که در مقایسه با کارگران ناچیز میباشند و این کیفیت که آنها یک طبقه مخصوص را تشکیل میدهند، معاشرت دائمی تجارتنی و اجتماعی آنها با یکدیگر، همه این چیزها را زائد میسازد، و بعداً یعنی وقتی که یک رشته صنعتی در یک منطقه مسلط شده باشد - مثل صنایع نساجی در لانگشیر - تازه آنوقت یک اتحادیه کارگری رسمی سرمایه داران ضروری میشود. برعکس کارگران از همان آغاز کار، بدون تشکیلات نیرومندی - که نظامنامه کاملاً مشخصی داشته باشد که بوسیله سردمداران و کمیته های خود اعمال نفوذ نماید - نمیتوانند کاری از پیش ببرند. این تشکیلات، بوسیله قانون ۱۸۲۴ جنبه قانونی بخود گرفتند و از آزمون ببعد کارگران در انگلستان قدرتی شده و دیگر توده عاجز و مثل گذشته، پراکنده ای نبودند. بزودی در اثر قدرت صندوقی که بنا باصطلاح برادران فرانسوی ما از «پول مقاومت» ﴿صندوق تعاونی کارگران﴾ مالا مال شده بود، بر نیروئی که ائتلاف و کاربرد مشترک آنها نصیبشان کرده بود. افزوده بود، اینک تمام داستان تغییر کرده بود و پائین آوردن دستمزد و یا طولانی کردن مدت کار دیگر برای سرمایه دار حکم یک ریسک را داشت.

باین جهت بود که طبقه سرمایه دار آزمون نسبت به اتحادیه کارگری خشم و عناد میورزید. این طبقه راه و روشی را که مدتهای مدید در مورد کندن پوست طبقه کارگر اجرا کرده بود، همواره بعنوان یک حق ویژه قانونی و مستند خود تلقی میکرد و حالا این دکان در حال تخته شدن بود. جای شگفتی وجود نداشت که سرمایه داران جار و جنجال شدیدی بر پا کرده بودند و لااقل مثل مالکین ایرلندی امروز، احساس میکردند که حقوق و مالکیت شان لطمه دار شده است.

شصت سال تجربیات مبارزاتی، آنها را کمی صاحب نظر تر کرده است. اکنون اتحادیه های کارگری ضوابط برسمیت شناخته شده ای هستند و عملکرد آنها بعنوان یکی از عوامل تعیین کننده در تنظیم میزان دستمزد بهمان اندازه مورد قبول قرار دارد که عملکرد قوانین مربوط به کارخانه ها بمشابه عوامل تعیین کننده تنظیم مدت کار، آری صاحبان صنایع نساجی لانگشیر، اخیراً حتی از مکتب کارگران، آموخته و حالا یاد گرفته اند که وقتی بنفع شان باشد، چگونه اعتصاب براه بیاندازند و در واقع بهمان خوبی و یا بهتر از هر اتحادیه کارگری.

بنابر این در نتیجه تأثیرات اتحادیه های کارگری است که علیرغم مقاومت کارفرمایان، قانون مزد بتصویب میرسد و کارگران رشته هائی که خوب متشکل میباشند، در وضعی قرار دارند که لااقل تقریباً تمام ارزش نیروی کاری را - که در اختیار کارفرما قرار میدهند - کسب می کنند و بهمین جهت است که بکمک قوانین

دولتی، مدت کار لااقل از حداکثر طول زمانی – که بیشتر از آن، نیروی کار، نابهنگام از رمق می افتد – خیلی بیشتر تجاوز نمی کند. البته این حداکثر چیزیت که برای اتحادیه های کارگری – بصورتی که در حال حاضر متشکل میباشند – اصولاً قابل حصول است، آنهم فقط تحت مبارزات مداوم و با استهلاک عظیم نیرو و پول کارگران. و آنوقت جزر و مدهای اوضاع اقتصادی لااقل هر ده سال از نو بر دست آوردهای حاصله در یک چشم بر هم زدن خط بطلان می کشد و مبارزه ناچار میبایستی از نو آغاز گردد. این حرکت دورانی منحوسی است که راه گریز از آن وجود ندارد. طبقه کارگر همان که بوده است باقی میماند و همانطور که پیشینیان چارتیست ما اجمالاً آنرا نامیده اند طبقه بردگان اجرتی باقی میماند. آیا نتیجه نهائی آنهمه کار، فداکاری و مصائب باید این باشد؟ آیا این باید برای همیشه هدف غائی کارگران انگلیسی باقی بماند؟ و یا اینکه طبقه کارگر این سرزمین آیا نباید بالاخره بکوشد که این دایره شوم را بشکافد و راه نجاتی بسوی حرکتی برای الغای سیستم مزد بطور کلی، پیدا کند؟

هفته آینده نقشی را که اتحادیه های کارگری بعنوان تشکیلات طبقه کارگر بازی می کنند، بررسی خواهیم کرد.

۲

قبلاً فونکسیون اتحادیه های کارگری را تا حدی که فقط در رابطه با تنظیم میزان دستمزد اقداماتی بعمل میآوردند و لااقل برخی وسایل را برای مبارزه با سرمایه، در دسترس کارگران قرار میدهند، مورد بررسی قرار دادیم ولی بحث ما در باره این موضوع پایان نرسیده است.

ما از مبارزه کارگر بر علیه سرمایه صحبت کردیم. مدافعین سرمایه هر چه میخواهند بگویند مع الوصف این مبارزه وجود دارد تا زمانیکه تقلیل دستمزد مطمئن ترین و راحت ترین وسیله برای افزایش سود باقی بماند، آری از این گذشته تا زمانیکه اصولاً سیستم مزد وجود دارد، این مبارزه نیز وجود خواهد داشت. صرفاً موجودیت خود اتحادیه های کارگری باندازه کافی این واقعیت را باثبات میرساند. زیرا اگر آنها بخاطر مبارزه بر علیه دستبردهای سرمایه بحقوق کارگران بوجود نیآمده باشند، پس اصلاً برای چه بوجود آمده اند؟ سکوت ثمری ندارد. با هیچ یک از این کلمات زیبا نمی توان این واقعیت زشت را که – جامعه کنونی عمدتاً بدو طبقه بزرگ آنتاگونیست تقسیم شده است – مخفی کرد. در یک سو سرمایه داران، که تمام وسایل تولید را در دست دارند و در سوی دیگر کارگران که صاحب هیچ چیز جز نیروی کار خودشان نمی باشند. محصول کار طبقه اخیر ﴿کارگران﴾ میان این دو طبقه تقسیم میگردد و موضوع مبارزه دائماً درست بر سر همین تقسیم است. هر طبقه میکوشد که سهم

بیشتری حاصل کند و مطلب عجیب در این مبارزه اینست که طبقه کارگر، اگر چه فقط بخاطر بخشی از محصول خود مبارزه میکند، اکثراً متهم بآن میشود که سرمایه دار را می چابد.

البته مبارزه میان دو طبقه بزرگ جامعه، بطور اجتناب ناپذیری، بیک مبارزه سیاسی میانجامد. چنین بود مبارزات دراز مدت میان طبقه متوسط یا سرمایه دار و اریستوکراسی مالک زمین و نیز چنین است مبارزه میان طبقه کارگر و سرمایه داران. در هر مبارزه یک طبقه با طبقه دیگر، هدف بلاواسطه ای که بخاطر آن مبارزه میشود، قدرت سیاسی است. طبقه حاکمه از سلطه سیاسی خود یعنی اکثریت مطمئن خود در هیئت های مقننه دفاع میکند و طبقه پائین تر ابتدا برای بدست آوردن قسمتی از این قدرت و بعداً برای تمام آن مبارزه میکند تا در وضعی قرار بگیرد که قوانین موجود را در انطباق با منافع و نیازهای خود تغییر بدهد. باین صورت طبقه کارگر بریتانیای کبیر سالهای مدید با شور و هیجان و حتی با توسل بقهر بخاطر منشور خلق که میبایستی این قدرت سیاسی را در اختیار او قرار میداد، مبارزه کرد. طبقه کارگر انگلستان شکست خورد اما مبارزه، آنچنان تأثیری بر روی طبقه متوسط پیروزمند باقی گذاشت که این طبقه از آن زمان بعد خوشحال بود که به قیمت کوتاه آمدن در مقابل مردم زحمتکش، بتواند موافق بآتش بس طولانی تری گردد.

البته در مبارزه سیاسی طبقه ای بر علیه طبقه دیگر، تشکیلات مهمترین سلاح است و بهمان نسبت که یک تشکیلات صرفاً سیاسی یعنی سازمان چارتیستی مضمحل میشد بهمان اندازه تشکیلات اتحادیه های کارگری مرتباً نیرومندتر میگشت تا آنکه اکنون بقدرتی رسیده است که هیچ تشکیلات کارگری خارجی قابل مقایسه با آن نمیباشد. چند اتحادیه کارگری شامل یک تا دو میلیون کارگر میباشند و با پشتیبانی ای که اتحادیه های کوچکتر و یا محلی از آنها بعمل میآورند نماینگر قدرتی میباشند که هر یک از دولت های طبقه حاکمه - چه ویگ و چه توری - مجبورند روی آنها حساب کنند.

این تشکیلات نیرومند باقتضای سنتی که در رابطه با ایجاد و تکاملشان در این سرزمین میباشند، تاکنون خود را صرفاً باین وظیفه محدود کرده اند که در تنظیم مدت کار و میزان دستمزد نقشی داشته باشند و برای الغای قوانینی که صراحتاً ضد کارگری میباشند، کوشش نمایند و همانطور که قبلاً گفته شد این امر را درست بهمان اندازه موفقیت آمیز انجام داده اند که میتوانست بحق انتظار آن وجود داشته باشد. ولی موفقیتشان از این هم بیشتر بود: طبقه حاکمه که با قدرت اتحادیه های کارگری بهتر آشناست تا خود آنها، در مواردی که دستش باز بود امتیازاتی را بآنها داد که از این حد نیز پا فراتر میگذاشت. گسترش دادن حق رای به تمام اولیاء خانواده ها توسط دیسرایلی، دست کم به بخش بزرگی از طبقه کارگر متشکل حق رای داد. اگر او گمان میبرد که این انتخابات کنندگان جدید اراده خاص خود را ابراز خواهند داشت و در

آینده، دیگر رهبری خود را بدست سیاستمداران لیبرال طبقه متوسط «سرمایه داران» نخواهند سپرد، آیا آنوقت چنین پیشنهادی می‌کرد و چنانچه مردم زحمتکش با اداره امور اتحادیه های کارگری عظیم، لیاقت خود را برای کارهای اداری و سیاسی نشان نداده بودند آیا او قادر بود که این قانون را بتصویب برساند؟

اتفاقاً همین اقدام دیدگاه تازه ای بر روی طبقه کارگر گشود و موجب شد که در لندن و تمام شهرهای صنعتی اکثریت داشته باشند و باین وسیله موقعیتی را نصیب آنها کرد که بتوانند با فرستادن افرادی از طبقه خود به پارلمان، در مبارزه با سرمایه از سلاح جدیدی استفاده نمایند. اما باید متأسفانه بگوئیم که در اینجا اتحادیه های کارگری وظایف خود را بعنوان حراست کنندگان طبقه کارگر از یاد برده اند. حربه جدید از دهسال پیش تاکنون در دست آنها قرار دارد ولی هیچ وقت آنرا از غلاف بیرون نکشیده اند. آنها نباید فراموش کنند که اگر واقعاً در صفوف اول طبقه کارگر حرکت نکنند قادر بآن نخواهند بود که برای همیشه موقعیتی را که امروزه از آن برخوردار هستند، حفظ نمایند. برآستی این یک موضوع کاملاً غیر طبیعی است که طبقه کارگر انگلیس - اگر چه قدرت آنرا دارد که چهل یا پنجاه کارگر را بعنوان نماینده به پارلمان بفرستد - برای همیشه بآن رضایت داده است که نمایندگی خود را به سرمایه داران و عمال آنها از قبیل وکلای دادگستری، نویسندگان و غیره محول سازد.

علاوه بر این شواهد زیادی برای آن وجود دارد که طبقه کارگر انگلیس به این آگاهی رسیده است که از مدتهای مدید در راه غلطی گام برمیداشته است و جنبش کنونی - که صرفاً وقف دستمزد بیشتر و ساعات کار کمتر میباشد - طبقه کارگر را به دایره شومی انداخته است که هیچ راه فراری از آن وجود ندارد و نیز به این آگاهی رسیده است که نکبت اصلی، کمی دستمزد نیست بلکه خود سیستم مزد است. چنانچه این شناخت در میان طبقه کارگر بطور عمومی اشاعه یابد، آنوقت موقعیت اتحادیه های کارگری کلاً تغییر خواهد کرد و آنها دیگر از این امتیاز برخوردار نخواهند بود که تنها تشکیلات طبقه کارگر باشند. در کنار اتحادیه های مربوط به هر یک از رشته های صنعتی و یا در رأس آنها باید یک شورای متحده، یک تشکیلات سیاسی طبقه کارگر، بعنوان یک کل بوجود آید.

باین ترتیب بهتر است که اتحادیه های کارگری، دو موضوع را در نظر داشته باشند: اول اینکه بسرعت زمان آن فرا میرسد که طبقه کارگر این کشور، با وضوح تمام خواستار کسب سهم کامل خود در پارلمان گردد و دوم اینکه بسرعت وقت آن نزدیک میشود که طبقه کارگر درک کند که مبارزه برای دستمزدهای بیشتر و مدت کار کمتر و تمام فعالیت های اتحادیه های کارگری در شکل کنونی، خود هدف نبوده بلکه وسیله میباشد، یک وسیله بسیار لازم و ضروری ولی این فقط یکی از وسایلی است که برای هدف عالی خود یعنی از بین بردن سیستم مزد بطور کلی، در دست دارد.

بمنظور نمایندگی کامل کارگران در پارلمان و همچنین برای آماده ساختن وسایل از

بین بردن سیستم مزد، تشکیلات طبقه کارگر در مجموع مورد نیاز است و نه تشکیلات هر یک از رشته های صنعتی بطور جداگانه و بهتر است این برنامه هر چه زودتر تحقق یابد. اگر طبقه کارگر انگلیس در مجموع متشکل گردد، هیچ قدرتی در دنیا وجود ندارد که بتواند حتی یک روز در مقابل آن مقاومت نماید.

یک حزب کارگری

چقدر دوستان و علاقمندان ما، هشدار دادند که: «از سیاستهای حزبی دور بمانید.» و تا حدی که قضیه مربوط به سیاست های حزبی کنونی انگلستان میشود، کاملاً حق با آنها بوده است. یک حزب کارگری اجازه ندارد که نه از ویگها و نه از توری ها، نه از محافظه کاران و نه از لیبرالها، طرفداری کند و حتی اجازه ندارد که بمفهوم حزبی امروزی، حتی رادیکال هم باشد. محافظه کاران، لیبرالها، رادیکالها، همه اینها مدافع منافع طبقات حاکمه میباشند و نظریات گروههای مختلفی از مالکین زمین، سرمایه داران و تجار کوچک بر آنها مستولی میباشد. اگر آنها نمایندگی طبقه کارگر را بعهده بگیرند، بطور کاملاً مسلم بغلط و بنحو بدی آنها را نمایندگی خواهند کرد. طبقه کارگر چه از نظر سیاسی و چه از نظر اجتماعی دارای منافع خاص خود میباشد. تاریخچه اتحادیه های کارگری و جنبش تقلیل ساعات کار، نشان دهنده آنست که چگونه کارگران برای این منافع خاص طبقه کارگر کوشش میکنند و چه چیزهایی را مصالح اجتماعی خود تلقی مینمایند. ولی مصالح سیاسی خویش را تقریباً بطور کامل بدست توری ها، ویگها و رادیکالها یعنی وابستگان به طبقه بالا می سپارند و از تقریباً یکربع قرن پیش طبقه کارگر انگلیس فقط باین قناعت کرده است که باصطلاح دنباله روی «حزب بزرگ لیبرال» باشد.

چنین روش سیاسی ای برازنده طبقه کارگری – که بهترین تشکیلات را در اروپا دارا میباشد – نیست. در سایر کشورها کارگران بمراتب فعال تر بوده اند. آلمان از دهسال پیش دارای یک حزب کارگری میباشد. سوسیال دمکراتها که در رایشتاک ده کرسی دارند و با رشد خود، بیسمارک را بحدی دچار وحشت کرده اند که او مجبور شده است به ننگین ترین اقدامات ظالمانه – که ما در مقاله دیگری در باره آن گزارش دادیم – دست بزنند. اما علیرغم بیسمارک – حزب کارگر آلمان مرتباً پیشرفت میکند. از جمله همین هفته قبل در انتخابات انجمن شهر مانهایم ﴿شهری در جنوب غربی آلمان﴾ ۱۶ کرسی بدست آورد و یک نماینده بمجلس ایالتی ساکسن فرستاد. در بلژیک، هلند و ایتالیا به نمونه آلمان تأسی جسته اند و در هر یک از این کشورها یک حزب کارگری وجود دارد، گرچه آراء انتخاباتی این کشورها بقدری بالاست که در حال حاضر شانس برای اعزام نمایندگانی به هیئت های مقننه موجود نمیشود. در فرانسه جریان ساختمان حزب کارگر در وضع کنونی بشدت ادامه دارد و اخیراً در چندین انتخابات محلی،

حائز اکثریت شده است و در انتخابات عمومی اکتبر آینده بدون شک تعدادی کرسی بدست خواهد آورد. حتی در آمریکا نیز که انتقال افراد از طبقه کارگر به طبقه کشاورزان، تجار و یا سرمایه داران هنوز نسبتاً بسادگی صورت میگیرد، کارگران لازم میدانند که در یک حزب مستقل متشکل گردند. در همه جا کارگران برای بدست آوردن قدرت سیاسی و برای نمایندگی طبقه خود در هیئت های مقننه مبارزه میکنند. در همه جا، بجز بریتانیای کبیر. با وجود این، در انگلستان آگاهی هرگز باندازه امروز _ که احزاب قدیمی محکوم بزوال شده اند و شعارهای قدیمی بی معنی گشته و وسایل جهان شمول قدیمی تأثیرات خود را از دست داده اند _ اشاعه نیافته است. مردان خردمند تمام طبقات شروع بدرک این مطلب کرده اند که راه جدیدی باید طی شود و این راه فقط میتواند در جهت دموکراسی باشد. البته در انگلستان که طبقه کارگر صنعتی و کشاورزی، اکثریت عظیم خلق را تشکیل میدهد، دموکراسی چیزی جز حکومت طبقه کارگر نیست.

بگذارید طبقه کارگر خود را برای وظایفی که در انتظار اوست آماده سازد، آماده برای حکومت بر امپراتوری بزرگ بریتانیا، بگذارید آنها با مسئولیتی که اضطراراً بعهده شان خواهد بود، آشنا شوند و بهترین راه برای این امر قدرتی است که در اختیار دارند یعنی اینکه اکثریت واقعی ایرا که در هر شهر بزرگ امپراتوری سلطنتی دارا میباشند برای آن مورد استفاده قرار دهند که افرادی را از میان صفوف خود بمجلس بفرستند. با حق انتخاباتی که در حال حاضر برای اولیاء خانواده ها وجود دارد، سهولت میتوان چهل یا پنجاه کارگر را بمجلس _ که نیاز مبرمی بیک چنین خون حیات بخش تازه ای دارد _ فرستاد. تنها وجود همین تعداد کارگران در پارلمان، کافیتست که تبدیل تدریجی لایحه ارضی ایرلند به یک غول ارضی ایرلند را ﴿منظور تشابه کلمات بیل(لایحه) و بول (غول) در زبان انگلیسی است﴾ _ همانطور که در حال حاضر جریان دارد _ غیر ممکن سازد یعنی آنکه نگذارد بصورت یک قانون جبران خسارت برای مالک ایرلندی در آید و همچنین غیر ممکن خواهد شد که با مطالبات مربوط به تقسیم جدید کرسیهای پارلمان، مجازات شدید رشوه دانهای انتخاباتی، تأمین مخارج انتخابات بوسیله دولت _ همانطور که همه جا در خارج از انگلستان مرسوم است _ و غیره غیره، مخالفت گردد.

از این گذشته بجز حزب کارگر، هیچ حزب دموکرات واقعی ای نمیتواند در انگلستان وجود داشته باشد. افراد آگاه طبقات دیگر (که ضمناً تعدادشان بهیچ وجه بآن اندازه که میخواهند بما بقبولانند، زیاد نیست) میتوانند باین حزب ملحق شوند و بعد از آنکه شواهدی برای صداقت خود ارائه دادند، آنوقت حتی میتوانند نماینده آنها در پارلمان بشوند. این در همه جا مصداق دارد مثلاً در آلمان نمایندگان کارگران، در تمام موارد کارگر واقعی نیستند. اما هیچ حزب دموکراتیکی نمیتواند در انگلستان یا هر کجای دیگر، چنانچه یک حزب کارگری نباشد و خصلت طبقاتی قاطع نداشته باشد، بموقعیت

های مؤثری نایل آید. تخطی از این امر نتیجه ای جز گروه گرانی و حقه بازی دربر نخواهد داشت.

این موضوع در مورد انگلستان حتی بیش از خارج مصداق دارد. متأسفانه از زمان از هم پاشیده شدن اولین حزب کارگری در تاریخ - یعنی حزب چارتریست ها - رادیکالها باندازه کافی حقه بازی کرده اند. البته چارتریست ها با ناکامی مواجه شدند و موفقیتی کسب نکردند. ولی آیا واقعاً چنین است؟ از شش ماده چارت «منشور» خلق، دو ماده آن - یعنی حق رای مخفی و سرشمار ایکه بر اساس وضع مالی افراد نباشد - اکنون در این کشور بصورت قانون در آمده اند و ماده سوم - یعنی حق رای عمومی - بصورت حق رای برای اولیاء خانواده ها - لااقل تا حدودی تحقق پذیرفته است و ماده چهارم - یعنی برابری حوزه های انتخاباتی - بعنوان یکی از رفرمهائی که دولت کنونی وعده آنرا داده است در شرف اجراست. باین ترتیب از هم پاشیده شدن جنبش چارتریستی با تحقق نیمی از برنامه آن توأم بود. وقتی صرفاً خاطره تشکیلات سیاسی قبلی طبقه کارگر، توانسته است موجب این رفرم های سیاسی و علاوه بر آن یک ردیف رفرمهای اجتماعی بشود، پس در این صورت اگر یک حزب کارگری سیاسی واقعاً وجود داشته باشد - که چهل یا پنجاه نماینده در مجلس داشته باشد - آنوقت چه تأثیراتی باقی خواهد گذاشت؟ ما در دنیائی زندگی می کنیم که در آن هر کس باید زندگی خودش را اداره کند ولی طبقه کارگر انگلیس به طبقات مالکین، سرمایه داران و خرده فروشان و وابستگان آنها یعنی وکلای دادگستری، روزنامه نویسان و غیره اجازه میدهد که نماینده منافع او باشند. اگر رفرمهای متضمن منافع کارگران فقط با این کندی و فقط با این وضع فلاکت بار قطره قطره بوجود میآیند، جای تعجبی وجود ندارد. کارگران انگلستان فقط باید بخواهند و آنوقت است که قدرت آنرا خواهند داشت که هر رفرم سیاسی و اجتماعی ایرا که وضع آنها ایجاب میکند، بمورد اجرا درآورند. پس چرا این کوشش بعمل نمیآید؟

فهرست منابع*

عنوان	نویسنده	جلد	صفحه
۱- مزد روزانه عادلانه برای کار روزانه عادلانه	انگلس	۱۹	۲۴۷ - ۲۵۰
۲- سیستم مزد	انگلس	۱۹	۲۵۱ - ۲۵۳
۳- اتحادیه های کارگری	انگلس	۱۹	۲۵۴ - ۲۶۰
۴- یک حزب کارگری	انگلس	۱۹	۲۷۷ - ۲۷۹

(* منابع: مجموعه آثار مارکس - انگلس از متن آلمانی.

تکثیر از: حجت برزگر

۲۰۰۰/۰۴/۱۷